

## مثنوی معنوی به مثابه تفسیری بر قرآن کریم

### سیدحامد علوی - بخش سوم

مولانا را همچون بسیاری از پژوهشگران، نظر بر این است که قرآن دارای ظاهری و باطنی است. عامه مردمان به ظاهر قرآن استدلال می‌کنند و بدان تمسک می‌جویند، اما خواص از آن معانی دیگر می‌فهمند؛ مفاهیمی که جز اولیای خدا توانایی فهم آن را ندارند.

جمع صورت با چنین معنی ژرف نیست ممکن جز ز سلطانی شگرف

**(دفتر سوم)**

در طول تاریخ خوارج، با ظاهرنگری و فرم‌گرایی بدون توجه به محتوا رشته‌های چندین و چندساله را پنبه کردند و نقش ایادی معاویه در دامن‌زدن به این سطحی‌نگری بسیار زیاد بود. بدین سبب است که مولانا در مثنوی این همه توضیحات را در قالب اشعاری بس زیبا و دلنشین می‌دهد.

حرف قرآن را بدان که ظاهری‌ست زیر ظاهر، باطنی بس قاهری‌ست

زیر آن باطن، یکی بطن سوم که در او گردد خردها جمله گم

بطن چهارم از نبی (۱) خود کس ندید جز خدای بی‌نظیر بی‌ندید

**(دفتر سوم)**

و اندرز می‌دهد که:

تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین دیو، آدم را نبیند جز که طین

ظاهر قرآن چو شخص آدمی‌ست که نقوشش ظاهر و، جانش خفی‌ست

**(دفتر سوم)**

جلال‌الدین رومی از معدود رازدانانی است که در طول تاریخ بشر، خانواده بشری به خود دیده است و این فراهم نشده است جز به واسطه تقوا و حراست نفس خود از عواملی که سد حرکت او در راه کمال شوند تقوایی بی‌نظیر که یک نمونه‌اش آفرینش مثنوی معنوی است.

قرآن کریم می‌فرماید: «یا ایهاالذین امنوا ان تتقواالله يجعل لکم فرقانا...»؛ ای مؤمنان اگر تقوا پیشه باشید و از خدا پروا کنید خداوند قوه تمییز حق از باطل را به شما عطا می‌کند. (انفال: ۲۹) مولانا در توضیح «فرقان» می‌گوید:

فرق بنهادم میان خیر و شر فرق بنهادم ز بد هم از بتر

### (دفتر پنجم)

مهمترین پیامی که پیامبران برای قاطبه بشریت آورده‌اند، خدامحوری و معادباوری است. مولانا در تبیین این دو اصل مهم، یعنی مبدأ و معاد توضیحاتی می‌دهد و می‌سراید:

گر سمای نور بی باریده نیست هم زمین تار بی‌بالیده نیست

یؤمنون بالغیب می‌باید مرا زان بیستم روزن فانی سرا

### (دفتر اول)

لیک یک درصد بود ایمان به غیب نیک‌دان و بگذر از تردید و ریب

چون شکافم آسمان را در ظهور چون بگویم هل تری فیها فطور

در این چند بیت به روشنی هم دیدن واقعیت‌های هستی بیان شده و هم ایمان به پدیدآورنده آن که غیب است. ایمان به غیب از مهمترین باورهای یک فرد موحد است که در سوره بقره در آیات نخستین آن یادآوری شده و همچنین اقرار به این که در هستی، یعنی در واقعیت محض وجود هیچ‌گونه سستی، غسل و عدم‌انسجامی مشاهده نمی‌شود.

یشهدالله والملک و اهل العلوم انه لا رب الا من یدوم

چون گواهی داد حق که بود ملک تا شود اندر گواهی مشترک

## (دفتر اول)

اشاره‌ای بسیار گویا به آیه ۱۸ سوره آل عمران است که می‌گوید خود خداوند گواهی به وحدانیت خود می‌دهد که جز ذات پاک او خدایی نیست و فرشتگان و دانشمندان نیز به یکتایی او گواهند و او نگاهبان عدل و درستی است و خدایی نیست جز او که بر همه کار جهان توانا و به هر چیز داناست.

جلال‌الدین بلخی در مثنوی معنوی می‌کوشد مخاطبان خود را به اصول اساسی ادیان توحیدی رهنمون شود و بیش از همه دو اصل مبدأ و معاد را یادآور می‌شود.

شد حواس و نطق بی‌پایان ما محو نور دانش سلطان ما

حس‌ها و عقل‌هاشان در درون موج در موج لدینا محضرون

که آیه ۵۳ سوره مبارکه یاسین را به یاد می‌آورد که در روز قیامت همه خلایق از مرقد خود برمی‌خیزند و در نزد پروردگار گرد می‌آیند. بیان قرآن بسیار روشن است و آن کس که حقیقتاً می‌خواهد راه رشد را بیابد می‌یابد. آنان که قرآن را افسانه و واهی می‌دانستند غافل از این بودند و هستند که قرآن با پیام‌های جاویدان خود جاویدان خواهد بود، زیرا که جز هدایت شأنی دیگر ندارد.

تا قیامت می‌زند قرآن ندا ای گروهی جهل را گشته فدا

که مرا افسانه می‌پنداشتید تخم طعن و کافری می‌کاشتید

خود بدیدیت آن که طعنه می‌زدیت که شما فانی و افسانه بدیت

من کلام حقم و قائم به ذات قوتِ جانِ جان و یاقوتِ زکات

نور خورشیدم فتاده بر شما لیک از خورشید ناگشته جدا

## (دفتر سوم)

ماه می‌گوید به ابر و خاک وفی: (۲) من بشر من مثلکم یوحی الی

چون شما تاریک بودم در نهاد وحی خورشیدم چنین نوری بداد

## (دفتر اول)

در ایات فوق مولانا نظر به آیه آخر سوره کهف می‌کند و این‌که پیامبر بشری همچون بقیه انسان‌هاست، اما به او وحی می‌شود، البته این به این معنی نیست که پیامبر به دلیل وحی، برای خود حقوق ویژه قرار دهد و علی‌الاطلاق فرمان دهد و ادعاهای واهی بی‌اساس کند و باز به این معنی نیست که پیامبران را همانند انسان‌های معمولی بنگریم و عظمت فرودگاه وحی را به بوته نسیان بسپریم. قرآن می‌خواهد آدمیان را به آگاهی و آزادی رهنمون کند و برای آنها به لحاظ انسانی حقوق یکسان قرار داده است.

اما به قول مولوی:

همسری با انبیا برداشتند اولیا را همچو خود پنداشتند

گفته اینک ما بشر، ایشان بشر ما و ایشان، بسته خوابیم و خور

این ندانستند ایشان از عمی هست فرقی در میان بی‌مُنْتها

هر دو گون زنبور خوردند از محل لیک شد زان نیش و زین دیگر عسل

هر دو گون آهو گیا خوردند و آب زین یکی سرگین شد وزان مشک ناب

هر دو نی خوردند از یک آب‌خور آن یکی خالی و، این دیگر شکر

صد هزاران این چنین اشباه بین فرقاشان هفتاد ساله راه بین

این خورد، گردد پلیدی زو جدا آن خورد، گردد همه نور خدا

این خورد، زاید همه بخل و حسد آن خورد، زاید همه عشق احد...

سحر را با معجزه کرده قیاس هر دو را بر مکر پندارد اساس

این که مثنوی مولانا دائماً از قرآن سخن می‌گوید و یا آیات کتاب خدا را تفسیر می‌کند اظهر من الشمس است و این به‌گونه‌ای است که اگر بخواهیم قرآن را از مثنوی حذف کنیم از مثنوی چیزی نمی‌ماند. یکی از مفاهیم و مطالب کلیدی مثنوی برای شناخت اندیشه مولانا بیان وحدت پیامبران است که همه پیروان ادیان را بر سفره‌ای واحد گرد می‌آورد و استناد او آیه شریفه ۸۴ سوره آل عمران است که می‌فرماید: «قل أمنا بالله و ما انزل علی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون.» بگو به الله ایمان آوردیم و ایمان آوردیم به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده است و آنچه به موسی و عیسی و پیامبران از جانب پروردگارشان آمده است ایمان آوردیم و ما هیچ فرقی بین آنها نمی‌گذاریم و ما بدان گردن نهاده‌ایم که تفسیر این آیت شریفه را مولانا در ابتدای داستان پادشاه جهودان که نصرانیان را می‌کشت این‌گونه آورده است و آیه ۸۴ آل عمران را تفسیر کرده است.

بود شاهی در جهودان ظلم ساز دشمن عیسی و نصرانی گذار(۳)

عهد عیسی بود و نوبت، آن او جان موسی او و موسی؛ جان او

شاه احول کرد در راه خدا آن دو دمساز خدایی را جدا

گفت استاد احوالی را، کاندرا رو برون آر از وثاق، آن شیشه را

گفت احول زآن دو شیشه، من کدام پیش تو آرم بکن شرح تمام؟

گفت استاد: آن دو شیشه نیست، رو احوالی بگذار و افزون بین مشو

گفت ای اُستا مرا طعنه مزین گفت اُستا: زآن دو یک را در شکن

شیشه یک بود و به چشمش دو نمود چون شکست او شیشه را دیگر نبود

چون یکی بشکست هر دو شد ز چشم مرد احول گردد از میلان و حشم

خشم و شهوت مرد را احول کند ز استقامت، روح را مُبدل کند

چون غرض آمد، هنر پوشیده شد صد حجاب از دل، به سوی دیده شد

## (دفتر اول)

ابیات فوق از عالی‌ترین مطالب و مفاهیمی است که می‌توان گفت در فرهنگ بشری طرح شده است و بهترین پیشنهاد برای ایجاد اتحاد در میان ادیان الهی را گوشزد می‌کند و راه اختلاف، تفرقه، جنگ، خونریزی و فرقه‌گرایی را می‌بندد، البته این نیاز به فهم عمیق و شرح صدر و بلند نظری دارد و کم‌اند کسانی که در تاریخ بشر از این همه گشادگی سینه برخوردار باشند و مولانا از این همه جداً استثناست.

یکی دیگر از آیات محکم قرآن مجید آیه ۲۱۶ سوره بقره است که باز یکی از مبانی فکری دینی را تبیین می‌کند: «...و عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئاً و هو شر لکم والله یعلم و انتم لاتعلمون» چه بسا چیزی را که شما دوست نمی‌دارید و آن برای شما خوب است و بسا که چیزی را دوست بدارید و آن برای شما شر باشد و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. مولانا تفسیر این آیه شریفه مهم را در قالب داستانی کوتاه این‌گونه آورده است:

دزدکی از مارگیری مار برد ز ابلهی آن را غنیمت می‌شمرد  
وارهید آن مارگیر از زخم مار مار کشت آن دزد او را زار زار  
مارگیرش دید، پس بشناختش گفت از جان مار من پرداختش  
در دعا می‌خواستی جانم از او کیش بیایم مار بستانم از او  
شکر حق را کان دعا مردود شد من زیان پنداشتم و آن سود شد  
بس دعاها کان زیان است و هلاک وز کرم می‌نشود یزدان پاک

## (دفتر سوم)

از مفاهیم جالب و قابل‌توجه طرح شده در مثنوی تفسیرگونه‌ای بر آیه ۷ سوره بقره است که می‌فرماید: «ختم الله علی قلوبهم و علی ابصارهم غشاوه و لهم عذاب عظیم.» خداوند بر دل، گوش و چشم ایشان مُهر نهاد و برای آنهاست کیفری دردناک.

هست بر سمع و بصر مُهر خدا در حجت بس صورت است و بس صدا

آنچه او خواهد رساند آن به چشم از جمال و از کمال و از کَر شم

و آنچه او خواهد رساند آن به گوش از سماع و از بشارت وز خروش

کون پُرچاره است و هیجت چاره‌نی تا که نگشاید خدایت روزنی

گرچه تو هستی کنون غافل از آن وقتِ حاجت حق کند آن داعیان

«مفسران و جوهی برای (ختم) آورده‌اند، منظور کلی این است که حجاب‌های نفسانی و پرده‌هایی که بر دل اهل کفر افتاده، گرچه خداوند به خودش

نسبت داده ولی درواقع این حجاب‌ها به دنبال اعمال و احوال کافرانه آنان حاصل آمده است و اسناد آن به خدا از این جهت است که خداوند آدمی را

به‌گونه‌ای آفریده که تکرار و تمرکز احوال و اعمال، ملکه او می‌شود.» (کریم زمانی، میناگر عشق)

یکی دیگر از برداشت‌های زیبای مولانا از قرآن کریم آیه ۲۶۰ سوره بقره است که مولوی تفسیری بدیع از آن کرده است. «رب ارنی کیف

تحی‌الموتی...» ابراهیم هنگامی که به پروردگار عرضه داشت که خدایا به من بنما که مردگان را چگونه زنده می‌کنی خطاب می‌رسد ابراهیم مگر

ایمان نداری و ابراهیم می‌گوید چرا، ولی می‌خواهم اطمینان خاطر پیدا کنم. خداوند می‌گوید چهار پرنده برگیر و آنها را ذبح کن و آنها را در هم‌آمیز و

سپس بر فراز قله چهار کوه قرار بده و سپس آنها را صدا بزن و آنها بی‌درنگ به‌سوی تو می‌آیند و بدان که خداوند عزیز و حکیم است.

تو خلیل وقتی ای خورشید هُش این چهار اطیبار رهن را بکش

زان که هر مرغی از اینها زاغ و ش هست عقل عاقلان را دیده کش

چار وصف تن چو مرغان خلیل بسمل ایشان دهد جان را سیل

ای خلیل اندر خلاص نیک و بد سر بیرشان تا رهد پاها ز سد

سر بیر این چهار مرغ زنده را سرمدی کن خلق ناپاینده را

بط و طاووس است و زاغ است و خروس این مثال چارخلق اندر نفوس

بط حرص است و خروس آن شهوتست جاه چون طاووس و زاغ امنیت است

## (دفتر پنجم)

اصل آیه برای اثبات بعث و نشور است، اما مولانا به گونه‌ای دیگر این چهار پرنده رهزن را طرح می‌کند و سپس نقبی به یوم الجزا می‌زند و به زیبایی تمام داستان را به روز پاداش ربط می‌دهد و این که آدمی چگونه بدین وسیله سد راه خود می‌کند و به «جهنم خودساخته» وارد می‌شود.

زلت آدم زاشکم بود و باه و آن ایلیس از تکبر بود و جاه

لاجرم او زود استغفار کرد و آن لعین از توبه استکبار کرد

حرص، حلق و فرج هم خود بدرگی ست لیک منصب نیست آن اشکستگی ست

بیخ و شاخ این ریاست را اگر باز گویم دفتری باید دگر

## (دفتر پنجم)

مولانا خاصیت هر مرغ را بیان می‌کند و روشن می‌کند که چگونه خشم و شهوت، ذوق آدمی را تبدیل می‌کند و حواس اصلی و درونی او را مبدل می‌کند و فرد دوبین می‌شود و در نهایت به سمت شرک و کفر پیش می‌رود و سرانجام شرک و کفر معلوم است.

اما باز هم بار دیگر اشارتی هر چند کوتاه اما بسیار گرم گیرا به آیه ۶ سوره فصلت که فرمود: «قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی» بگو البته من بشری

همانند شمایم که به من وحی می‌شود و در ذیل داستانی کوتاه تفسیری بس جالب از آن می‌کند. مولانا نقل می‌کند که زنی پیش امام علی(ع) می‌آید

و می‌گوید به فریادم برس که طفل من بر ناودان بر شده و الان است که از آن بیفتد و سرنگون شود و هر چه می‌کنم فرود نمی‌آید و اگر ره‌ایش

کنم ممکن است از پشت بیفتد. حضرت علی(ع) می‌گوید که طفلی دیگر را بر بام کنیدی، او جنس خود را که ببیند به سویس می‌آید. این کار را کردند و

در نهایت طفل را نجات دادند. با این تمثیل مولانا می‌گوید:

ز آن بود جنس بشر پیغمبران تا به جنسیت رهند از ناودان

پس بشر فرمود خود را مثلکم تا به جنس آبیید و کم گردید گم

## (دفتر چهارم)



این که مولانا توجه جدی به روز رستاخیر دارد و کوشش می‌کند اهمیت این روز و خطیربودن آن را به مخاطبان گوشزد کند در تمام مثنوی دیده می‌شود. در آیه ۶۵ سوره یاسین می‌خوانیم که: «الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون.» اشاره به روز قیامت است که خداوند می‌فرماید امروز بر دهانشان مهر می‌نهمیم و دست‌های آنان سخن می‌گویند و پاهایشان گواهی می‌دهند به آنچه کرده‌اند.

پس هم اینجا دست و پایت در گزند بر ضمیر تو گواهی می‌دهند

چون موکل می‌شود بر تو ضمیر کو بگو تو اعتقادت وا مگیر

خاصه در هنگام خشم و گفت‌وگو می‌کند ظاهر سیرت را مو به مو

چون موکل می‌شود ظلم و جفا که هویدا کن مرا ای دست و پا

چون همی گیرد گواه سیر لگام خاصه وقت جوش و خشم و انتقام

پس همان کس کین موکل می‌کند تا لوای راز بر صحرا زند

پس موکل‌های دیگر روز حشر هم تواند آفرید از بهر نشر

### (دفتر سوم)

باز نکات جالب توجه دیگری که مولانا تفسیرگونه‌ای بر آن سروده آیه ۵ سوره حج است که خداوند می‌فرماید: «یا ایهاالناس ان کنتم فی ریب من

البعث فانا خلقناکم من تراب...» بگو ای مردمان اگر در برانگیخته شدن شک دارید بدانید و آگاه باشید که ما شما را از خاک آفریدیم.

ای که جزو این زمینی سر مکش چون که بینی حکم یزدان در مکش

چون خلقناکم شنودی من تراب خاک باشی جُست از تو رو متاب

بین که اندر خاک تخمی کاشتم گرد خاکی و منش افراشتم

حمله دیگر تو خاکی پیشه گیر تا کنم بر جمله میرانت امیر

آب از بالا به پستی در رود آنگه از پستی به بالا بر رود

گندم از بالا به زیر خاک شد بعد از آن او خوشه و چالاک شد

دانه هر میوه آمد در زمین بعد از آن سرها برآورد از دفین

اصل نعمت‌ها ز گردون تا به خاک زیر آمد شد غذای جان پاک

از تواضع چون زگردون شد به زیر گشت جزو آدمی حی دلیر

### (دفتر سوم)

چنان که گفته آمد مولانا در تبیین مبدأ و معاد تمثیل‌های فراوان و یا تفسیرهای زیادی از آیات کوتاه و بلند قرآن آفریده است که الحق جای تقدیر دارد و این خود هم فهمیدن پیام است و هم رساندن پیام به اهل آن. در سوره نبأ اشارات زیادی به پدیده‌های طبیعت دارد و از آن پدیده‌ها به معاد نقب می‌زند و توحید ناب را آموزش می‌دهد. در سوره نبأ آیه ۶ می‌خوانیم که «الم نجعل الارض مهادا» و به بعد بیان فنومن‌ها و پدیده‌هاست. مولانا می‌گوید:

این زمین چون گاهواره کودکان بالغان را تنگ می‌دارد مکان

بهر طفلان حق زمین را مهده خواند شیر در گهواره بر طفلان فشانند

خانه تنگ آمد از این گهواره‌ها طفلکان را زود بالغ کن شها

هان مکن ای گاهواره خانه تنگ تا تواند رفت بالغ بی‌درنگ

پس چو کافر دید کو در داد وجود کمتر و بی‌مایه‌تر از خاک بود

از وجود او گل و میوه نرُست جز فساد جمله پاکی‌ها نجست

گفت واپس رفته‌ام من در ذهاب حسرتا یا لیتنی کنت تراب

که در آخر ابیات اشاره به آخر سوره نبأ دارد که کافران حسرت می‌خورند که چون کرداری ناشایست داشته‌اند می‌گویند کاشکی من خاک می‌بودم.

داستان‌های آموزنده و مطالب متنوع و جالبی که در قرآن برای تفهیم حقایق گفته شده و یا برای عبور آگاهانه از وقایعی که اتفاق افتاده تا انسان راه یابد و از اشتباهات در گذرد و خطاها را جبران کند و از گناهان توبه نصوح کند. مولانا باز برداشت تازه خود را می‌کند و به واقع از آن تفسیر نو به دست می‌دهد. در آخر سوره شمس اشاره به ناقه صالح شده که چگونه قوم ثمود ناقه را پی کردند و عذاب خداوند پس از اندک زمانی بر آنان فرود آمد و گرفتار آن شدند. مولانا می‌سراید:

ناقه صالح به صورت بُد شتر پی بریدندش ز جهل، آن قوم مُر  
از برای آب، چون خصمش شدند نان کور و آب کور(۴) ایشان بدند  
ناقه‌الله آب خورد از جوی و میخ آبِ حق را داشتند از حق دریغ  
ناقه صالح چو جسم صالحان شد کمینی در هلاک طالحان(۵)  
تا بر آن امت ز حکم مرگ و درد ناقه‌الله و سقیّها(۶) چه کرد  
شحنه قهر خدا زیشان بجُست خون‌بهایِ اشتری شهری درست

### (دفتر اول)

هشدارهای قرآن کریم برای این است که انسان گم کرده راه به راه باز آید و وسوسه‌های شیطانی برای او سرانجام بد نیافریند.

در ذیل تفسیری از آیه ۲۷ سوره اعراف است که می‌فرماید ای فرزندان آدم به هوش باشید که شیطان شما را نفریبد. همچنان که پدر و مادرتان را فریفت و از بهشت بیرون راند و اندامشان را از لباس برهنه نمود تا شرمگاهشان بدیشان بنمایاند، زیرا که شیطان و کسان وی شما را می‌بینند و شما آنان را نمی‌بینید. ما شیاطین را یار آنان قرار دادیم که گرایشی به حق ندارند و ایمان نمی‌آورند.

از نُبی برخوان که دیو و قوم او می‌برند از حال انسی خفیه بو

از رهی که انس از آن آگاه نیست زان که زین محسوس و زین اشباه نیست

در میان ناقدان زرقی متن با محک ای قلب دون لافی مزن

مر محک را ره بود در نقد و قلب که خدایش کرد امیر جسم و قلب  
چون شیاطین با غلیظی‌های خویش واقفاند از سر ما و فکر و کیش  
مسلكی دارند دزدیده درون ما ز دزدی‌های ایشان سرنگون  
دم به دم خبط و زینانی می‌کنند صاحب نقب و شکاف روزن‌اند  
پس چرا جان‌های روشن در جهان بی‌خبر باشند از حال نهان

### پی‌نوشت‌ها:

۱- نُبی: قرآن کریم.

۲- فی: سایه.

۳- گداز: گداختن، دشمنی و عناد آن شاه ظالم به گداختن تشبیه شده است.

۴- نان کور و آب کور: ناسپاس، کنایه از آن‌که از نعمت‌های بی‌نصیب و بی‌بهره است؛ بخیل.

۵- طالحان: تبهکار، بدهکار، ضدصالح.

۶- ناقه‌الله و سقیاها: اشاره به آیه ۱۳ سوره شمس: فقال لهم رسول الله ناقه‌الله و سقیاها، پس آن فرستاده خدا بدیشان همی گفت: زینهار که ناقه خدا را پاس دارید و از آبش بازمدارید.